أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در جلسات گذشته راجع به كیفیت تأثیر مأكولات در حال و هوای انسان، صرف نظر از تأثیر آن در وضعیت جسمانی، مزاج، صحّت و سلامت و مرض در بدن انسان مطالبی عرض شد. خدمت رفقا عرض كردیم كه غذا با خصوصیت ملكوتی كه دارد در ملكوت انسان تأثیر می‌گذارد و این اختصاص به غذا ندارد؛ در غیر از مأكولات هم این مسئله موجود است و به همین جهت است كه سالك باید نسبت به اموری كه با آنها ارتباط دارد خیلی مراقبت كند و به هر كاری كه سایر افراد دست می‌زنند او نباید دست بزند و هر عملی كه سایر افراد انجام می‌دهند گرچه برای خود مباح می‌پندارند جایز نیست كه سالك به آن امور اقدام كند.

 در مجلس گذشته راجع به مال حرام صحبت شد كه چگونه مال حرام تأثیر ملكوتی می‌گذارد و كدورت در نفس ایجاد می‌كند به‌طوری‌كه این تأثیر را انسان مشاهده می‌كند و می‌فهمد. عجیب اینكه هر فعل حرامی از نقطه نظر صورت ملكوتی و مثالی خاصیت مخصوص به خود را دارد؛ فرض كنید در جایی می‌خواهند برای دیگری كاری انجام دهند، برحسب تكلیف و وظیفه‌ای كه دارند و مقرّری كه می‌گیرند شرعاً و قانوناً و عرفاً باید كار انجام بدهند، باید مراجعین را رفع و رجوع كنند و كار آنها را راه بیندازند، چون اینها در قبال این مسئله مقرّری می‌گیرند، اجیر هستند و در قبال این استیجار اجرت می‌گیرند، مجّانی كه برای مردم كار نمی‌كنند. اگر شخصی بیاید علاوه بر این كار رشوه بگیرد و بدون انجام این مسئله (رشوه) به آن كار اقدام نكند این یك اثر ملكوتی و مثالی برای او به وجود خواهد آورد. چهره مثالی او از انسانیت به حیوان متبدّل می‌شود، به یك حیوان خبیث. چون حیوانات هم مختلف هستند آنها هم از نقطه نظر نفس دارای اختلاف طبقاتی هستند.

 آن صفا و لطف و رعونتی‌[[1]](#footnote-1) كه ما در كبوتر مشاهده می‌كنیم طبعاً آن مسئله در كركس نیست؛ آن غذایی كه حیوانات و پرندگان دارای نفوس بسیار با لطافت و ظرافت استفاده می‌كنند با حیواناتی كه از غذاها و گوشت‌های متعفّن، مانند كركس‌ها و آن قبیل استفاده می‌كنند اینها با هم تفاوت دارند. همین‌طور حیواناتی كه گیاه‌خوار هستند البته نه همه آنها ما می‌بینیم با حیوانات گوشت‌خوار نفوس متفاوتی دارند. یك آهو، گوسفند از نقطه نظر نفس و خصوصیت مثالی با شیر درّنده و پلنگ و ببر متفاوت است و این به جهت آن كیفیت غذایی است كه او مصرف می‌كند و همین‌طور سایر حیوانات هركدام بر اساس شاكله‌ای كه خدا برای آنها قرار داده است. منتها حیوان گناهی نكرده است، بالاخره شاكله او این‌طور است، ذاتیات او این‌طور است.

 ولی انسان اگر بخواهد تعّدی كند و از دستورات سرپیچی كند به آن صور غیرانسانی درمی‌آید و این معنا و مسئله برای اهل بصیرت منكشف می‌شود، آنها می‌بینند و احساس می‌كنند ولی بر زبان نمی‌آورند. افرادی كه اهل رشوه هستند، یعنی بدون رشوه كار انجام نمی‌دهند، صورت اینها صورت حیوانی است و حتی انسان این مسئله را می‌فهمد؛ اگر یك شخصی در این قضیه افراط كند، حتّی در صورت ظاهری او تأثیر می‌گذارد.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند یك وقت به یك مجلّه‌ای آلمانی نگاه می‌كردم چون ایشان به واسطه همان اشتغال و حرفه‌ای كه داشتند زبان آلمانی می‌دانستند دو تا عكس در صفحات آن مجلّه بود؛ یكی عكس انسان بود و آن طرف عكس خوك. و نوشته بود این عكس همان است و این به واسطه افراط در طول سالیان متمادی چهره او برگشته است. خیلی عجیب است. چهره او برگشته است و تبدیل به چهره خوك شده است و خیلی شبیه شده است. به‌طوری‌كه می‌گفتند انسان با یك دقّت می‌فهمید كه تفاوتی در اینجا هست ولی برحسب یك نگاه عادی و ظاهری یك مرتبه متبادر می‌شد به اینكه این چهره، چهره خوك است و این تأثیر دارد.

 امروزه این مسئله حتّی در روانشناسی غرب هم ثابت شده است كه چگونه كارهایی را كه انسان انجام می‌دهد صرف نظر از مأكولات، در تغییر و تحوّل صورت او تأثیر دارند. صورت را بر می‌گرداند! مخصوصاً در حركات و كیفیت چشم تأثیر بسیار عجیبی دارد. از چشم یك نفر می‌شود نگاه كرد و به شغل او پی برد كه این چه كار می‌كند. خیلی عجیب است. در این چشم اسراری است كه جای گفتن نیست. ما اگر بخواهیم وارد این بحث شویم مثنوی هفتاد من كاغذ شود؛ یعنی تا یك سال اگر من بخواهم بنشینم خصوصیات و كیفیت چشم و كارهایی كه در این قضیه وجود دارد، تحوّلاتی كه وجود دارد و تأثیرپذیری نمای چشم از نفس انسان كه در تحت تأثیر قوای نفسانی قرار دارد از تمام اعضای بدن، چشم یك سِرِّ عجیبی در او نهفته است كه می‌توان گفت كه سرّ خلقت انسان در چشم هر شخصی می‌تواند ظهور پیدا كند. البتّه برای افرادی كه اهل فنّ هستند. شما از چشم یك نفر می‌توانید بفهمید كه این چقدر آدم شقّی‌ای است! از چشم یك نفر می‌توانید بفهمید كه چقدر فرد صالحی است. از چشم یك نفر می‌توانید بفهمید چقدر آدم دروغگویی است.

 بنده در یك مجلسی بودم بعضی از افرادی كه تا حدودی یك چیزیشان می‌شد و اهل بعضی از مسائل بودند در آنجا بودند. عكس‌هایی در آنجا بود شخص نگاه می‌كرد و تشخیص می‌داد این این‌كاره است، این این‌كاره است، این این‌كاره است. یك یك تمام خصوصیات آنها را بیان می‌كرد و همه هم درست بود و مطابق بود. اینكه او را ندیده است، عكس هم كه عكس است. فیلم هم كه فیلم است، كاغذ هم كه كاغذ است. اینها همه اسراری است كه خیلی از اینها ناشناخته است و كمی از این مطالب برای افراد و عموم مشخّص است.

 كسی كه گناهی انجام بدهد فردا در چشم او ظاهر و پیدا می‌شود. چشم یكی از آنها است البته سایر اعضا ... یعنی می‌خواهم این‌قدر عرض كنم خدمت شما كه این مسئله، مسئله عجیبی است كه حتّی ممكن است برای افراد عادی هم این قضیه روشن شود و چه برسد به افرادی كه آنها دارای بصیرت هستند و دارای حالات هستند و چشم ملكوتی و مثالی آنها باز شده است و مطالب را می‌فهمند و استشمام می‌كنند. خیلی‌

 مسئله مسئله مهمّی است.

 افرادی كه اهل دروغ هستند، اینها یك خصوصیت دیگری دارند. صورت حیوانی آنها متفاوت است، فرق می‌كند با آن كسی كه دزدی می‌كند. افراد دزد یك صورت حیوانی خاصی دارند كه با سایر افراد متفاوت است. افرادی كه اهل غشّ در معامله هستند صورت مثالی و حیوانی آنها تفاوت می‌كند. افرادی كه اهل شرب خمر هستند، صورت ایشان فرق می‌كند. افرادی كه خدای نكرده اهل معاصی دیگر هستند هركدام اینها صورتشان تفاوت می‌كند و آن صورت برزخی اگرچه برای خود آنها مشخّص نباشد برای سایر افراد مشخّص است.

 منتها خصوصیتی كه در اینجا هست این است همان‌طوری كه انسان به واسطه گناه از آن صورت آدمی متبدّل و متحوّل به صورت حیوان می‌شود، همین‌طور به واسطه توبه و رجوع به دستورات الهی و عمل به احكام دوباره برمی‌گردد، و آن صورت حیوانی و برزخی نامناسب او به یك صورت آدمی متحوّل می‌شود. خیال هم نكنید كه این صورت آدمی حتماً باید همراه با یك ظاهرالصّلاح بودنی باشد، همراه با یك كیفیت خاصی باشد نه این‌طور نیست، ابداً. فرض كنید هر كسی كه معمّم است حتماً صورت او صورت آدمی‌است و هر كسی كه حالا بی‌حجاب است، صورت او صورت حیوان است نخیر، ابداً. بسیاری از حیوانات ماشاءاللَه! در همان اصناف مختلف و صفوف مختلف به وفور یافت می‌شود، به وفور یافت می‌شود!

 از یكی از بزرگانی كه الان به رحمت خدا رفته است خدا رحمتش كند نمی‌خواهم اسم ایشان را ببرم شنیدم كه ایشان می‌فرمود: خودم از مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودكی اصفهانی شنیدم كه می‌گفت وقتی‌كه من وارد یكی از شهرها شدم اسم نبرد صورت بعضی از افراد را به صورت پلنگ و ببر می‌بینم، ببر و پلنگ می‌بینم! چه كسانی؟ معممین! معاریف، از مشاهیر به صورت پلنگ می‌بینم! این غیر از آن قضیه ای است كه آن دفعه خدمت شما عرض كردم كه در نجف بوده است

 مرحوم آقا شیخ عباس هاتف قوچانی كه یكی از اساتید سلوكی مرحوم آقا بودند البتّه استاد نبودند، رفیق بودند ولیكن مرحوم آقا از باب شدّت ادب و احترامی كه نسبت به بزرگان داشتند ایشان را در تألیفات خودشان به عنوان استاد نام بردند و چون مدّتی هم دستور می‌گرفتند و ایشان از طرف مرحوم قاضی وصی بودند ولی در واقع استاد نبودند، رفیق بودند و بسیار ارتباطات صمیمی و سلوكی قابل توجّهی داشتند. مردی بود اهل صدق و اهل صفا. خیلی مهم است، خیلی مهم است كه انسان ملاحظات نفس را نكند، ملاحظات دنیا را نكند، ملاحظات بیاوبرو این دنیا را نكند؛ آنچه را كه صلاح می‌داند بیان كند، آنچه را كه خیر و مصلحت می‌داند برای افراد بگوید، گرچه به واسطه این مسئله آن ارادت قبلی حالا تعدیل شود، یا آن ارتباط یك قدری تعدیل شود. ولی باید گفت، نباید مصلحت را كتمان كرد و نباید آنچه كه خیر و صلاح رفیق است انسان به خاطر ملاحظات كنار بگذارد، باید جواب بدهد، حساب دارد.

 اگر من می‌بینم فلان رفیقم الآن برای او صلاح بر این است كه به فلان شخص مراجعه كند، بگویم اگر

 مراجعه كند دیگر پیش من نمی‌آید! دیگر دور ما نیست و حالا نگویم، فعلًا دست نگه دارم و بگذارم باشد. این خیانت است، خیانت. و همین رفیق در روز قیامت جلوی من را می‌گیرد كه چرا در فلان برهه صلاح من این بود من را ارجاع بدهی فلان شخص را معرّفی كنی و او به خیر بوده و برای من مصلحت بوده است. چرا كتمان كردی؟ چرا این كار را كردی؟ اینها همه حساب است. مرحوم آقا شیخ عبّاس هاتف قوچانی اهل این حرفها و این مسائل نبود اهل صدق بود. تعبیری كه مرحوم آقا از ایشان می‌آوردند این بود كه ایشان صادق بود در مدعای خودش، صادق بود در رفتار خودش.

 با یك واسطه شنیدم كه وقتی‌كه آشیخ محمّد جواد انصاری همدانی رحمت اللَه علیه به نجف مشرّف شدند، خود آقا شیخ عبّاس مرحوم آقا را در آن مجلس بردند و به ایشان گفتند كه از این به بعد شما به مرحوم انصاری مراجعه كنید و به من كاری نداشته باشید. این چقدر مهّم است! این چقدر حكایت از اخلاص و صفای یك نفر می‌كند. مرحوم آقا هم تا آخر عمر با ایشان ارتباط داشتند. نامه‌ها بین هم ردّ و بدل می‌شد و در بسیاری از موارد اگر كاری از دست ایشان برمی‌آمد كوتاهی نمی‌كردند و همین‌طور آن مراتب مودّت و مراتب تعظیم و تكریم و تشكّر را تا آخر عمر داشتند، این را می‌گویند یك انسان كامل. نمی‌گوید الآن من از او بالاتر زدم، حالا دیگر ولش كن، نه!

 این مدّتی كه در نجف بودند به واسطه دستوراتی كه می‌دادند یعنی مرحوم علامه طباطبایی به مرحوم آقا فرموده بودند وقتی نجف می‌روید با ایشان (مرحوم قوچانی) ارتباط داشته باشید و دستورات ایشان را عمل كنید. خود این قضیه هم با دستور علامه طباطبایی بوده است. بنده خودم شنیدم از ایشان كه حتّی مراجعه به مرحوم آقا شیخ عبّاس به دستور علامه طباطبایی بوده است و سر خود نبوده است. و در این مدّت چند سال، سه یا چهار سال ایشان در تحت نظر و پیگیر مطالب و اذكار بودند. البتّه غیر از ایشان هم افراد دیگری بودند كه در نجف ایشان با آنها هم ارتباط داشتند، یكی دو نفر دیگر بودند كه در همین زمینه با ایشان ارتباط داشتند و آنها بعضی از مطالب را خدمت مرحوم آقا حتّی به عنوان ذكر تذكّراتی می‌دادند و مطالبی را یادآوری می‌كردند و آنها هم اتّفاقاً از شاگردان مرحوم قاضی بودند. برای همین سه چهار سالی كه در نجف بودند تا آخر عمر هر كاری از دستشان برمی‌آمد انجام می‌دادند.

 حالا ما امروز فرض كنید كه با رفیقمان به انواع خوش‌وبش‌ها و ارتباطات و گرمی‌ها به سر می‌بریم تا یك قضیه پیش می‌آید، انگارنه‌انگار رفاقت ده ساله و پانزده ساله و بیست ساله‌ای وجود داشته است. ابدا، دیگر با او كاری نداریم. چرا كاری نداریم؟ پس این ده سال كجا رفت؟ این پانزده سال كجا رفت؟ حالا شما در یك قضیه اختلاف پیدا كردید، خب كردید. حالا مگر انسان در محیط خانواده با عیالش اختلاف پیدا نمی‌كند؟ فوری می‌آید به او می‌گوید تو برو پی كارت، من هم می‌روم؟! اختلاف، اختلاف است. یك اختلافی پیش می‌آید و بعد هم رفع كدورت می‌شود. چرا باید این‌طور باشد؟ اینها همه چیست؟ ناشكری است. اینها ناشكری است كه انسان انجام می‌دهد. كجا شما سراغ دارید دو نفر از نقطه نظر سلیقه مانند هم باشند؟ كجا ما سراغ داریم؟ بارها خدمت رفقا عرض كردم كه سلوك فقط ذكر گفتن و نمازشب خواندن نیست. این دستورات، اینها سلوك است. این مسائل، مسائل حیاتی و اخلاقی سلوك است.

 ایشان یك سال، پیش یك نفر از آقایان در قم درس خواندند. تا آن جایی كه در نظرم هست قسمتی از مبحث برائت و اشتغال احتیاط رسائل كتاب اصولی است كه طلّاب می‌خوانند، كتاب بسیار مهمّی است مربوط به شیخ انصاری و قسمتی از كتاب قوانین مباحث الفاظ، عامّ و خاص، مطلق و مقید پیش مرحوم شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی رحمه اللَه علیه كه بسیار مرد نازنین، بسیار مرد اخلاقی، بسیار مرد موجّه، منظّم، معتدل، عاقل و مستقیم درس خواندند. بنده شاهد بودم هر وقت با ایشان ملاقات كردند دست ایشان را بوسیدند. با اینكه مرحوم آقا شیخ عبدالجواد اهل عرفان نبود. مردی بود بزرگوار، اهل صلاح، اهل دیانت، اهل مراقبه، اهل نمازشب، متقّی. مگر حتماً باید عارف باشد؟! مگر حتماً مبانی اصولمان باید بر اساس عرفان باشد؟!

 عرفان موهبتی است الهی نصیب بعضی‌ها می‌شود، شناختی پیدا می‌شود و همه ما إن‌شاءاللَه در این راه هستیم. ولی به كدام مسائل باید عمل كرد؟ به چه دستوری باید عمل كرد؟ عرفان به آدم گفته دو روز یك اختلافی پیش می‌آید بین دو نفر اصلًا بگذار كنار كأن لم یكن شیئاً مذكوراً این را به ما گفته؟ عرفان گفته یك قضّیه و نقاری پیش می‌آید، انسان همه مراتب رفاقت را رها كند؟ این را عرفان گفته است؟ عرفان گفته اگر اشكالی با خانواده و عیالت پیش می‌آید، نقاری پیش می‌آید، شما همه آن مبانی را كنار بگذاری و با شدّت و حدّت برخورد كنی؟ انگارنه‌انگار این زن تو است و در كنار تو است و با تو زندگی می‌كند. اینها را عرفان گفته است؟! نه! عرفان انسان را دعوت به توحید می‌كند. انسان را دعوت به محبّت می‌كند. انسان را دعوت به لطف می‌كند. انسان را دعوت به شوق می‌كند. انسان را دعوت به انس می‌كند. انسان را دعوت به رعایت ارزش‌ها می‌كند. این حرف‌ها چیست كه ما باید خودمان را از بقیه یك سر و گردن بلندتر بدانیم! چه كسی این حرف‌ها را زده است؟ از كجا این حرف‌ها آمده است؟ از كجا معلوم است كه ما پیش خدا مقرّب‌تر هستیم و بر این مسئله به دیگران افتخار می‌كنیم؟ چه كسی گفته است؟ مگر ما قاضی هستیم؟ مگر ما دستگاه ربوبی را در مقیاس آورده‌ایم؟ چه كسی این حرف را زده است؟

 هر وقتی‌كه مرحوم آقا ایشان را ملاقات می‌كردند دست آن مرحوم را می‌بوسیدند و او نمی‌گذاشت، ولی ایشان می‌بوسیدند. هر وقت ایشان با علامه طباطبایی برخورد می‌كردند، علامه طباطبایی استاد اصلی ایشان بود، من با چشم خود می‌دیدم كه ایشان دست علامه طباطبایی را می‌بوسیدند و علامه ممانعت می‌كرد و ناراحت می‌شد. ایشان می‌فرمودند آقا چرا ما را محروم می‌كنید؟ آخر مگر شما خوش دارید كه ما به این فیض نرسیم و از این بركات محروم باشیم؟ راضی هستید؟ مرحوم علامه می‌خندیدند و با همان زبان و لهجه خاصّ خودشان می‌گفتند: إن‌شاءاللَه خداوند به شما بالاتر بدهد. یك همچنین شخصی بودند، ما اینها را در آن مكتب یاد گرفتیم.

 یك روز یك قضیه عجیب راجع به مرحوم حاج شیخ عبدالجواد سدهی اتفاق افتاد. جناب آقای دكتر میردامادی كه اهل اصفهان و دكتر داروساز بودند و یكی از دوستان و رفقای سابق ما در مشهد كه هنوز هم در

 قید حیات است ما را در منزلشان دعوت كرده بودند، ظهر تابستان بود. مرحوم آقا شیخ عبدالجواد سدهی هم به همراه عائله و اطرافیان به مشهد مشرف شده بودند و حضور داشتند. ما رفتیم و دیدیم مجلسی است، افراد زیادی هستند حدود سی یا چهل نفر سفره پهن كردند و نهار خوردیم و بعد از نیم ساعتی قرار شد كه برگردیم. مرحوم آقا از صاحب مجلس استیذان كردند كه بلند شوند، دیگر قرار بر این شد كه همه بلند شوند. ما زودتر از مرحوم آقا شیخ عبدالجواد سدهی بیرون آمدیم كه آنها اگر حالا می‌خواهند یك چند دقیقه اضافه باشند.

 همین‌كه آمدیم بیرون، صاحب منزل و مجلس آمد كه با ماشین و وسیله‌اش مرحوم آقا و ما را برساند. طبعاً این‌طور به نظر می‌رسید كه وقتی ما آمدیم، آنها هم تمایل به ماندن ندارند و آنها هم خواهند آمد. حال و هوای مجلس این‌طور نشان می‌داد. یك‌دفعه مرحوم آقا در وسط حیاط گفتند می‌خواهید چه كار كنید؟ گفت: آقا بفرمایید می‌خواهم شما را برسانم. به طرف ماشین رفت كه ماشین را روشن كند، آقا گفتند كه نه آقا شما بروید آقای آقا شیخ عبدالجواد را برسانید، بروید ایشان را برسانید. ایشان گفت كه نه آقا بعد برمی‌گردم ایشان را می‌رسانم. یك‌دفعه ایشان مرحوم آقا سر آقای صاحب منزل داد زدند: آقا من سوار نمی‌شوم، شما باید ایشان را برسانید، سوار نمی‌شوم. رنگشان قرمز شد من به دكتر گفتم بابا برو الآن كار دست ما می‌دهی، برو ایشان را برسان. بعد رفتیم كوه‌سنگی، سه چهار نفر بودیم. ایشان فرمودند كه بیا آقا تاكسی یا اتوبوس سوار می‌شویم. اتّفاقاً یك اتوبوس آنجا بود خالی هم بود، راننده آمد یك نگاه به آقا كرد و گفت: حاج‌آقا بفرمایید، بفرمایید. آمد و سوار كرد پول هم نگرفت. بلیط نداشتیم، گفتم: آقا بگذار بروم بلیط بگیرم. گفت: نه مال شما است و در خدمت هستیم. نمی‌دانم حالا بدهكار هستیم یا نه! نمی‌دانم به كجا بدهیم! این از ما نگرفت و اتوبوس خالی خالی بود، مسافر هم نبود. بعدازظهر بود و هوا گرم. از همان كوه سنگی سوار شدیم ما را آورد تا میدان شهدا و آنجا پیاده شدیم و تشكّر. این هم آن لطف خدا. او برای خدا و برای احترام استاد سوار نمی‌شود، خدا هم یك اتوبوس می‌آورد با عزّت و احترام و با اصرار راننده و خوش و بش و كِیف كردیم، این قدر خندیدیم با مرحوم آقا و اینهایی كه بودیم در این چند دقیقه‌ای كه گذشت خیلی به ما خوش گذشت.

 اینها دستورات ماست، دستورات ما این است. این سلوك است. نه اینكه مثل حیوان كلّه‌ات را بیندازی پایین، بگذار ما سوار شویم، برویم به مقصد برسیم. این حیوانیت است، این سلوك نیست. هرچه انسان نزدیكتر می‌شود، تواضع او باید بیشتر باشد. ادب او باید بیشتر شود. فروتنی او باید بیشتر شود.

 عمل به تكلیف یك مسئله است، احساس بزرگی و بزرگ‌منشی یك مسئله‌ای دیگر است. این دو تا نباید با هم خلط و قاطی شود. انسان در عین اینكه باید عمل به تكلیف كند، با افراد باید بر اساس نظم و انضباط و قانون عمل شود، درعین‌حال نباید خودش را بالاتر ببیند. مبادا ببیند. این استاد است به جای خود، او شاگرد است به جای خود. رعایت استادی و شاگردی به جای خود. بلندتر دیدن، یك مطلب دیگر است، نخیر. افتخار كردن نخیر. فخر فروختن نخیر. بزرگ‌منشی ابدا. اینها چیست؟ اینها شیطان است. همین ملاك سلوكی را ما به كار ببریم دنیا متحوّل نمی‌شود؟ دنیا عوض نمی‌شود؟ آقا می‌خواهد یك جا برود زورش می‌آید كیفش را دستش بگیرد. كیفش را حتماً باید یكی دیگر دست بگیرد! خودت دست بگیر. كیف تو است خودت‌

 بگیر. نه به شأن او نمی‌خورد حالا ساكش را بردارد! این چیست؟ این فخرفروختن است، این را نداریم. امر و نهی خود را بكن، توبیخت را بكن، تذكّرت را بده، امّا كیفت را خودت بردار. مسئله دو تا است. اینجا من یك چیز هستم و اگر بردارم عیب است! اصلًا اگر عیب است نیا. اگر عیب است، نیاور. اگر می‌آوری خودت بردار. یك مطلب و یك مسئله هم به دیگران یاد بده. اینها چیزهایی است كه انسان باید اینها را عمل كند.

 این صورت حیوانی و صورت مثالی همان‌طوری كه عرض شد در كارهای انسان مشهود است. این قضیه مشهود است كه چطور این عمل، این حالت نفسانی را برای انسان به وجود می‌آورد؛ یعنی انسان از یك وضعیت نابسامان به واسطه برگشت و رجوع و توبه برمی‌گردد به یك وضعیت و حالت مناسب و كم‌كم تغییر می‌دهد. بنابراین ما دائماً در حال تغییر و تحوّل هستیم و یك لحظه ما با لحظه دیگر همسو و یكسان نیست. هر خطوری كه برای ما پیدا شود، صورت مثالی ما عوض می‌شود.

 یكی از رفقا تعریف می‌كرد، می‌گفت اختلافی بین او و بین بچّه‌ها و اهل بیت پیدا شده بود از ارحام مرحوم آقا بود با اهل بیتش آمده بود دم در، كه ایشان بین آنها حكم كنند. می‌گفت در زدیم، تا چشم آقا به ما افتاد اصلًا بدون اینكه حرف بزنیم اصلًا بدون اینكه به ایشان بگوییم برای چه آمدیم. «رنگ رخساره حكایت كند از سرّ ضمیر» نیاز به گفتن نیست. تا نگاه كردند به ما فرمودند من امروز مجال ندارم، بروید فردا بیایید. حالا این می‌خواست همان‌جا دم در، فی البداهه فوراً ایشان بیایند و حكم كنند و حكم هم به نفع این شخص بدهند. وای به اینكه اگر می‌آمدند و می‌گفتند تو غلط كردی، تو اشتباه كردی و حق با عیال توست و برو رفع خطا و اشتباه كن. فرمودند: امروز من مجال ندارم، بروید فردا بیایید.

 می‌گفتند ما رفتیم آن روز را سر كردیم. بالاخره همیشه همین‌جور كه نمی‌ماند چه بود؟ چه شد؟ فلانی ما را در خانه‌اش راه نداد، چه قضیه‌ای بوده؟ چه اتفاقی افتاد؟ كم‌كم آن آتش بالا، حرارت دو هزار درجه، این حرارت آمد هزار، آمد پایین نهصد، هشتصد، عصر شد رسید به هفتصد. فردا صبح كه خواستیم برویم حرارت همان حرارت عادی سی و هفت درجه بود! رفتیم. مرحوم آقا فرمودند: بَه سلامٌ علیكم بفرمایید، بفرمایید. گفتند دیروز اگر من شما را راه می‌دادم هیچ فایده‌ای نداشت، حرف من در شما مؤثر نبود. گفتم بروید، برگردید. دیروز صورت شما صورت انسان نبود این مهّم است صورت، صورت شیطان بود و شیطان غلبه كرده بود. من كه نمی‌توانم با شیطان صحبت كنم. من كه نمی‌توانم به شیطان نصیحت كنم.

 می‌گویند وقتی انسان خشم كند غضب كند، صورتش شیطانی می‌شود برای همین است؛ خشم كردن در غیر جای خود و غضب كردن، كدورتی در انسان می‌آورد كه بر عقل و قوای روحانی انسان غلبه می‌كند و ملائكه را از درون قلب بیرون می‌آورد و به جای آن شیاطین را مسلّط می‌كند. شما نگاه به قیافه می‌كنی، به به حالا بیا درستش كن! مگر می‌شود با این شخص حرف زد؟ آدم باید بگوید خداحافظ شما! هر وقت درست شد بیا سراغ ما. فایده‌ای ندارد. شیطان غلبه كرده است. قوای ابالسه بر نفس حاكم شدند، نصیحت فایده ندارد. هرچه بگویی توجیه می‌كند، هرچه بگویی تأویل می‌كند، هرچه بگویی تقصیر را گردن دیگران‌

 می‌اندازد. مجبوری مگر؟ بلند شو برو پی كارت. هر وقت درست شدی بلند شو بیا. مگر من باید وزر و وبال كج فهمی و اعمال سلیقه جنابعالی را پس بدهم؟! برو درست كن. راه صحیح این، راه غلط هم این.

 واقعاً وقتی‌كه انسان را خشم می‌گیرد تمام دریچه‌های دل و روزنه‌های نفوذ قوای عقل و جنود رحمان همه بسته می‌شود. ملائكه دیگر از كدام روزنه وارد قلب شوند؟ روزنه را بستی. قلبی كه روزنه‌اش بسته است كه نمی‌تواند وارد شود، نمی‌تواند. وقتی‌كه درِ این منزل را ببندند انسان از كجا وارد شود؟ از دیوار بالا برود یا باید در باز شود تا انسان وارد منزل شود؟ وقتی‌كه دریچه دل بسته شده است و انسان آمده پرده انداخته و همه روزنه‌ها را مسدود كرده و خود را در تحت سیطره و ولایت شیطان درآورده است، دیگر كجا می‌تواند مطالب روحانی و عقلانی و مبانی بزرگان در درون دل نفوذ و رسوخ كند؟ می‌بندد، بسته می‌شود. دیگر نمی‌شود كاری كرد.

 پس در مورد شغل‌های انسان هم این مسئله هست، كارهایی كه انسان انجام می‌دهد همه اینها دارای صورت مثالی هستند. چه صورت مثالی صحیح و چه صورت مثالی قبیح. اعمال حرامی كه انسان انجام می‌دهد دارای این مسئله است. اعمال واجبی كه انسان انجام می‌دهد هركدام یك تأثیر دارند. اعمال مستحّبی كه انسان انجام می‌دهد، كسانی كه روزه زیاد می‌گیرند چهره ایشان یك تغییر دیگری می‌كند. كسانی كه نمازشب ایشان ترك نمی‌شود یك حالت دیگری دارند. البتّه در صورتی كه توأم با تقوا باشد، نه ربات! آن یك مسئله دیگر دارد. حتّی خدای نكرده، خدای نكرده در بعضی از اوقات وقتی‌كه انسان در راه نباشد نمازشب اثر عكس می‌گذارد، یعنی صورت را حیوانی می‌كند، همین نمازشب! این قضیه همان‌طوری كه عرض كردم به لباس هیچ ارتباطی ندارد. من الآن لباس مناسب پوشیدم، الآن به زی علم درآمدم. این به صورت من و به صورت مثالی من كاری ندارد. شما می‌دانید صورت مثالی من الآن چیست؟ خدا روشن نكند و برای شما منكشف نكند كه همین الآن بلند می‌شوید و این مجلس را ترك می‌كنید! شما كه نمی‌دانید. خداوند ستّارالعیوب است و فعلًا نگه داشته است تا روز فردا و روز جزا كه ببینیم چه خبر است؟!

 ولی شما نگاه می‌كنید می‌بینید افرادی هستند اینها افراد عادی هستند حتّی ممكن است به حسب ظاهر فعل خلاف انجام می‌دهد، ولی دلش پاك است. زن است حجاب ندارد ولی دلش پاك است. محیط او محیطی بوده كه به او یاد ندادند. فرهنگ او فرهنگی بوده كه به او تعلیم ندادند، قلب او صاف است. آن صورتش را وقتی نگاه می‌كنی صورت انسان است، بی‌حجاب است ولی صورت انسان است. این با چادر است صورتش صورت سگ است! صورت ببر است! صورت شغال است! صورت روباه است! چرا؟ چون فقط یك پوششی انداخته است. پوشش كه صورت مثالی را عوض نمی‌كند. الان من این عبا را برمی‌دارم، این را هم می‌خواهید برایتان درمی‌آورم. یك زیرپیراهنی و یك شلوار، حالا من با درآوردن این لباس آن محفوظات خودم را از دست می‌دهم؟ حالت خودم را از دست می‌دهم یا نه؟ لباس را درآوردم. چادر كه نمی‌آید برای انسان ... البتّه این هست كه اگر انسان بخواهد در مسیر قرار بگیرد، همین چادر هم برای او مغیر و محوّل خواهد بود. همین حجاب هم برای او محوّل است و او را تغییر می‌دهد به شرط اینكه از این حجاب در راه عفاف استفاده كند نه در راه خلاف. این مسئله است.

 ولی شما مشاهده می‌كنید بسیاری از اینهایی كه ما اینها را افراد خلاف می‌بینیم در واقع اینها خلاف نیستند. ظاهر نامناسبی دارند، نمی‌دانند. معاند نیستند، غرض ندارند. چرا ما باید با دید بد به اینها نگاه كنیم؟ چرا وقتی می‌بینیم جوانی الآن ظاهر نامناسبی دارد پس باطن او هم خراب است. چرا؟ نه! شاید باطن او به مراتب از ما بهتر باشد و به مراتب به خدا نزدیكتر باشد و به مراتب استعداد صلاح او بیشتر از ما باشد. از كجا این مسئله را اثبات می‌كنیم؟ دیدگاه ما، انظار ما، آرا ما در قضاوت باید تغییر كند. ما باید از ظاهر بیرون بیاییم، ما باید ظاهر را معیار قرار ندهیم. اینجا است كه دیگر خدا می‌داند كه چه چیزهایی نهفته است.

ظاهرش چون بوذر و سلمان بود \*\*\* باطنش كفر ابی‌سفیان بود

ظاهرش چون گور كافر پر حُلل‌ \*\*\* باطنش قهر خدای عزوجّل‌[[2]](#footnote-2)

 كفار مسیحی‌ها بعضی از اینها را وقتی در قبرستان در گور می‌گذارند با آنها چیزهای زینتی هم می‌گذارند، قبرستان نصاری یا قبرستان زردشتی‌ها از این مسائل هست.

 ظاهر صلاح، ظاهر به هیئت و به زی اهل صلاح، ولی در باطنش به تعبیر مرحوم آقا زیر هر موی ریشش یك شیطان نهفته است و او را به سمت و سوی ظلمت و كدورت و جهنّم سوق می‌دهد. حالا چه كسی می‌داند؟ چه كسی خبر دارد؟ باید بنشینیم شیطان‌ها را یكی یكی بشماریم! ببینیم این چند تا و آن چند تا! حرف زیاد است، نه مجلس گنجایش دارد و نه فضا هیچ‌كدام، كه ما بخواهیم در این زمینه مطلب بگوییم و مسئله بگوییم.

 یك وقت مرحوم آقا می‌فرمودند اگر قرار بود دین خدا به دست ما و امثال ما بیفتد اثری از دین باقی نمانده بود. دین خدا را همین داش مشتی‌ها و همین افرادی كه به ظاهر، ظاهر نامناسب دارند و همین افرادی كه ما اینها را به حساب نمی‌آوریم اینها نگه داشتند. اینها دین را نگه داشتند!

 یكی از بزرگان مرحوم حاج صدرالدّین حائری رحمه اللَه علیه از دوستان مرحوم آقا بود و از علمای طراز اوّل استان فارس و شیراز بود. سابقه و مودّت ایشان با مرحوم آقا به سال‌های جوانی برمی‌گشت. ایشان هم خدمت مرحوم آقای انصاری همدانی رضوان اللَه رسیده بود. ایشان فرد مبارزی بود، در سنه ٤٢ كه با مرحوم آیت اللَه خمینی و مرحوم آقا و عده دیگری از بزرگان مثل مرحوم آیت اللَه مطهری و مرحوم آقا سید صدرالدّین جزایری و مرحوم آیت اللَه سید محمّدعلی قاضی طباطبایی در تبریز كه امام جمعه تبریز بود و به وسیله گروه فرقان به شهادت رسید و مرحوم آیت اللَه میلانی، اینها در آن قضایا و مسائل سنه ٤٢ مطالبی داشتند. بنده هم از آن زمان خاطراتی در حفظ و ذُكر دارم. یكی از آن افراد كه بسیار مرد غیور با حمیت و با غیرت، غیرت دینی و پیگیر، از آنهایی كه تا پای جان هم اگر دست می‌داد، ایستاده بود و رها نمی‌كرد، مرحوم آقا شیخ صدرالدّین حائری بود رحمه اللَه علیه.

 بنده از خود ایشان شنیدم كه وقتی شاه طیب حاج رضایی را به زندان انداخت چون آمد و حركت كرد

 و گفت ما هستیم و به انواع شكنجه‌ها این مرد را در زندان شكنجه كردند. مرحوم طیب حاج رضایی را خیلی اذیت كردند. یك تعبیری من از مرحوم آقا نشنیدم ولی از یك فرد موثّقی شنیدم كه ایشان فرمودند: مرحوم طیب دوره سلوكش را در زندان گذراند.[[3]](#footnote-3) این خیلی عجیب است. دوره سلوكش را در زندان گذراند. خیلی او را اذیت كردند و گفتند بیا دروغ بگو و تهمت بزن و این‌طور بگو كه من از آقای خمینی پول گرفتم. گفت: من به سید تهمت نمی‌زنم، من پول نگرفتم، من تهمت نمی‌زنم. گفتند: تو را می‌كشیم. گفت: بكش. نگفت، خیانت نكرد. خیانت نكرد، ایستاد. چرا دروغ بگویم؟ آیا ما كه ادّعای سلوك می‌كنیم هستیم؟ ما قدرت یك سیلی را هم نداریم درحالتی‌كه اگر این كار را می‌كرد و دیگران هم كردند! پست و مقام و از این مسائل، مگر نبوده؟! نگفت. گفت: من به سید تهمت نمی‌زنم. بعد بالاخره او را شهیدش كردند و اعدام كردند. خدا رحمتش كند.

 حالا ایشان را در زندان گرفتند و می‌خواهند او را اعدام كنند. خود مرحوم آقا شیخ صدرالدّین برای بنده نقل كردند كه ما با پدر شما آقا سید محمّدحسین این طرف آن طرف، علما جمع شوند نگذارند كه این مرد را اعدام كنند. این برای خدا آمده این كار را كرده است. این برای خدا الآن آمده پا در میان گذاشته و جلو گذاشته. چرا باید ولش كنیم؟ رفته در زندان كه رفته، همین تمام شد؟! این برای ما آمده است. برای احیاء دین آمده است. پس مردی كجا رفت؟ پس لوطی منشی كجا رفت؟ پس دستور كجا رفت؟ پس اسلام و خدا كجا رفت؟ آقا ول كردند. ول كردند و انگارنه‌انگار!

 ایشان می‌گفت ما و آقای آسید محمّدحسین خودمان را كشتیم كه نگذاریم، و نشد و نشد. بعد ایشان می‌گفت من رفتم پیش یكی از آقایان مراجع الآن فوت كرده است، دیگر خدا خودش می‌داند هرچه بوده است گفتم: آقا ما خبر داریم این مرد را گرفتند و می‌خواهند اعدام كنند. گفت: خب بكنند! ا ا آقا بكنند؟! چی چی بكنند؟ این مظلوم است، این برای خدا آمده است. بعد ایشان می‌گویند كه آقا الآن افراد عدیده‌ای پی قضیه هستند اگر شما امضا كنید، آنها هم امضا می‌كنند، بیا نامه بدهیم. جواب ایشان چه بود؟ وقتی من می‌گویم زیر هر ریشی یك شیطان نهفته است! جوابش این بود، ما نمی‌توانیم بخاطر حفظ جان یك آدم بی‌حیثیت و بی‌آبرو آبروی مرجعیت را ببریم! عجب! بخاطر یك آدم بی‌حیثیت! خب طیب است دیگر، داش است دیگر، قهوه‌خانه دارد و چه دارد. ما بیاییم آبروی مرجعیت را ببریم؟!

 شما مرجعیت را برای چه گذاشتی جناب نامحترم؟! محترم كه نیستی. مرجعیت تا حالا برای چه بود؟ مرجعیت برای دفاع از مبانی مگر نیست؟ مگر مرجعیت برای احیاء احكام نیست؟ مگر مرجعیت برای احقاق حق نیست؟ مگر مرجعیت برای اقامه عدل نیست؟ مگر مرجعیت برای امحاء ظلم نیست؟ این مظلومی كه الآن افتاده در این زندان، مگر این مظلوم نیست؟ آدم نكشته كه بگوییم ولش كن به من چه! برای خدا آمده، شاه او را گرفته دارد شكنجه می‌كند، می‌خواهند اعدامش می‌كنند. حكم اعدامش درآمده است. قضیه چیست؟ بخاطر یك آدم بی‌سروپا ما نمی‌توانیم آبروی مرجعیت را ببریم! این مرجعیت؟! این مرجعیت باید از بین برود. این‌

 مرجعیت، مرجعیت الهی دیگر نمی‌تواند باشد البتّه آن آقایی كه این حرف را زده فوت كرده است. دیگر اسمش را هم نمی‌بریم، دیگر فوت كرده است. حالا دیگر چه بگوییم! بعد ایشان می‌گفت، من گفتم: عجب! عجب! پس ما مردم را می‌خواهیم تا وقتی‌كه برای ما مشكلی پیش نیاید. تا آن وقت مردم را می‌خواهیم. گفت: من دیگر حوصله صحبت در اینها را ندارم، خداحافظ شما. بعد گرفتند اعدامش كردند، شهیدش كردند. این مسئله به این حرف‌ها نیست كه حالا هر كسی زی او زی صلاح و اهل علم باشد. ابدا، ابدا، ابدا!

 این دوربین‌هایی كه دارید می‌بینید از ما عكس و فیلم می‌گیرند و بعد هم نشان می‌دهند، اینها دارند ظاهر ما را نشان می‌دهند. اگر دوربینی پیدا شود این جناب آقای محترم، به جای این، یك دوربینی بگذارد این را به مردم نشان دهد انگار هنوز نیامده است! تكنولوژی هنوز به اینجا نرسیده است اینها گول زننده است. گول می‌زند. آقا من قشنگ می‌نشینم و این خط لباس را روی آن خط لباس می‌اندازم، تا با هم میزان شود (البتّه این لباس من باز است و بسته نمی‌شود، بینندگان اغماض می‌فرمایند!) و می‌آییم قشنگ صحبت می‌كنیم، منظّم صحبت می‌كنیم، حرف را خوب می‌زنیم. به به چه آقای خوبی است؛ به به نور دارد از این می‌زند بالا. بابا این نور، روحانی نیست! این آتشی است كه دارد می‌زند بالا! نمی‌بینید، شما خبر ندارید. اگر یك دوربینی بیاید، بیاید اینكه اینجا است عكس‌برداری كند، آن دوربین می‌دانید كدام است؟ آن دوربینی است كه این دوتا ملكی كه اینجا نشستند، آنها از آن دوربین‌ها دارند. این تكنولوژی هنوز نیامده است. هنوز نیامده است كه از آن چیزی كه اینها دارند فیلم برمی‌دارند، آن هم بردارد. حالا اگر این دو تا بخواهند آن چیزی را كه برداشتند به مردم نشان بدهند، ببینید، این یك ساعت را قشنگ نگاه كنید. این شخص این حرف‌هایی را به صلاحش بود، زد. آنجا كه به صلاحش نبود نزد. اینجا را سانسور كرد، آنجا را كم و زیاد كرد. این هم فیلمش. آن وقت چه خواهد شد؟!

 عمر سعد تا در كربلا نیامد كسی نمی‌دانست این است! پشت سر او نماز می‌خواندند. آمد كربلا امام حسین آن دوربین را روشن كرد. سیدالشّهدا دوربین را روشن كرد، شروع كرد فیلم برداشتن. آن باطنی را كه داشت، آن باطن را آورد در روز عاشورا نشان داد. این باطنش این است، تا حالا پشت سرش نماز می‌خواندید، دارد مرا می‌كشد، نگاه كنید، دارد مرا می‌كشد. من كه سهل هستم، دارد برادرم را می‌كشد. ما كه سهل هستیم دارد بچّه ده ساله را می‌كشد، او كه سهل است بچه شیرخوار مرا كشت. حالا ما هیچ. ما جنگیدیم و می‌زنیم و می‌كشیم و كشته می‌شویم. این بچّه شیرخوار این وسط چیست؟ نگاه كن دوربین دارد نشان می‌دهد. این تا جایی كه بچّه شیرخوار را هم بكشد، جلو می‌رود. جلو می‌رود مثل آب خوردن می‌كشد و به حرمله دستور می‌دهد، ببین بزن و این فتنه را بخوابان كه حسین دارد با این بچّه فتنه ایجاد می‌كند، بزن بخوابان.

 امام حسین چكار كرده است؟! دوربین را راه انداخته است. یك یك افراد اینها را دارد فیلم‌برداری می‌كند. آنكه برای افراد ناشناخته است در روز عاشورا شناخته می‌شود. شمر می‌آید خودش را نشان می‌دهد، سنان نشان می‌دهد. حرّبن یزید ریاحی را هم برمی‌دارد، آن هم ظاهرش یك ظاهری بود، باطنش فرق می‌كرد.

 هم آن طرف هم این طرف. زهیر بن قین بجلی ظاهرش یك آدمی بود كه عثمانی مذهب بود و نه آن طرفی بود و نه این طرفی. باطنش خوب بود. دوربین امام حسین راه افتاد آمد فیلم گرفت. بیا جلو، باطن تو با آنكه بودی فرق می‌كند. آمد چه شد؟ حسینی شد. همین كه از امام حسین فرار می‌كرد در شب عاشورا می‌گوید هفتاد هزار بار مرا قطعه قطعه كنند، آتش بزنند، دست بر نمی‌دارم كجا بروم؟ آن باطن می‌آید نشان می‌دهد.

 كار سیدالشّهدا محك زدن است. طلا را از غیر طلا جدا می‌كند. سره را از ناسره متمایز می‌كند. آنكه ذاتش تابه‌حال حتّی برای خودش ناشناخته بود، این را به او نشان می‌دهد. بنده خدا تو یك همچنین ذاتی داری كجا می‌روی؟ به چه داری سرت را گرم می‌كنی؟ تو كیمیا هستی خبر نداری! تو خودت كیمیا هستی! تو مس را طلا می‌كنی، خودت خبر نداری، بیا این طرف. بعد حضرت می‌آید آن فیلم را به او نشان می‌دهد. عجب! پس من این هستم و در لشكر عمر بن سعد هستم. روز عاشورا حضرت فیلم قلب حرّ را به او نشان داد. تو این هستی، كجا هستی؟ یك‌دفعه جرقّه زد، عجب من دارم چه می‌كنم؟ من راه را بستم، من آمدم این‌طور كردم. الآن هم عمر سعد می‌گوید نخیر آقا می‌زنیم همه را لت‌وپار می‌كنیم بروند پی كارشان. شوخی هم نداریم! حضرت آمد نشان داد. حضرت آن طرف است، حرّ این طرف است؛ ولی حضرت دارد از آن طرف قلقلك می‌كند. حضرت فیلم را روشن كرده است و هی به او نشان می‌دهد. هی به خودش فرو می‌رود عجب، عجب اینكه گناهی نكرده اینكه كاری نكرده اینكه خلاف نكرده است. هی دائما فیلم خودش را رو می‌آورد، آن ذهنیتّش را، نفسش، قلبش و ذاتش را رو می‌آورد. امام حسین دارد آن طرف كار می‌كند. حالا فرض كنید سیصد متر هم فاصله دارد ولی حضرت دارد رو می‌آورد.

 این برای همه ما هست برای همه ما است! و این یك سرّی از اسرار است. این برای همه ما است كه چطور برای انسان می‌آیند و نشان می‌دهند و انسان باید عبرت بگیرد. حواسش جمع باشد، فرصت‌ها را از دست ندهد، تا می‌بیند فلان نقطه ضعف را دارد، ببیند فیلم روشن شد. فیلم اینجا روشن شده است. تا می‌بیند فلان‌جا عیب دارد، ببیند فیلم روشن شده است. برود دنبالش پیگیری كند و به آن مسئله و آن مطلب برسد.

 علی‌كل‌حال عنایت و لطف پروردگار برای همه است و ما نمی‌توانیم به افراد به حساب ظاهرشان نگاه كنیم، ابدا، نخیر. ممكن است آن كسی كه ظاهر نامناسبی دارد و ما وقتی‌كه نگاه می‌كنیم مشمئز می‌شویم، نه، خیلی قلب صاف، خیلی قلب پاك و از ما بهتر و از ما جلوتر و فقط منتظر یك جرقّه باشد. یك جرقّه به او بخورد راه می‌افتد آن‌چنان می‌دود كه به گرد او هم نمی‌رسیم. همان‌هایی كه از طرف اهل ظاهر مطرود و منفور واقع می‌شوند و دورباش به آنها زده می‌شود، ولی نه، از طرف خدا به آنها دورباش زده نمی‌شود. می‌گوید بلند شوید شما بیایید شما به درد می‌خورید، شما مستعد هستید. شما به درد این كار می‌خورید. شما به درد این راه می‌خورید!

خوش بود گر محك تجربه آید به میان‌ \*\*\* تا سیه روی شود هركه در او غشّ باشد[[4]](#footnote-4)

 خوب تجربه‌ای پیدا شد و برای همه ما تجربه بود! برای همه ما امتحان بود و باید از خدا بخواهیم كه‌

 همیشه ما را در این امتحانات سرفراز بیرون بیاورد. خدای نكرده، خدای نكرده پای ما نلغزد و به راهی نرویم كه عاقبتش برای ما مبهم است. مطالب زیاد و در این زمینه صحبت زیاد است.

 البتّه بنده امشب قصد این مطالب را نداشتم از اوّل می‌خواستم وارد بحث گذشته شوم، دیگر مطلب كشیده شد و ما هم احساس كردیم كه در همین زمینه اگر صحبت شود بد نباشد تا اینكه رفقا بدانند كه می‌دانند كارهایی را كه ما انجام می‌دهیم این كارها هركدام اثر خاص خود را دارد و در ملكوت ما تأثیر می‌گذارد. كار حرام، كار مكروه، كار مستحب و كار واجب و آنچه كه مورد رضای خدا است، ممكن است حتّی واجب نباشد ولی رضای خدا در آن است انسان باید به آنها برسد. قضیه به كمیت نیست، به بزرگی و كوچكی نیست یك دفعه می‌بینی یك دست بر سر یك یتیم كشیدن از صد حجّ و عمره رفتن انسان را متحول‌تر می‌كند. انسان را بیشتر تغییر می‌دهد.

 در آنجا معیارها فرق می‌كند. یك دلی را شما به دست بیاورید، یك دل را به دست بیاورید. یك قلبی را خوشحال كنید، صد سال نمازشب بخوانی، شاید به این مقدار نرسد. یك دل خوشحال شود. از آن طرف خدای نكرده، خدای نكرده وای وای! كه اگر ظلمی شود، اگر ظلمی‌شود، اگر دلی شكسته شود به ناحق به حق نه، به حق شكسته می‌شود بشود به ناحق دلی شكسته شود، خاطری آزرده شود، دودمان ما بر باد می‌رود، بر باد می‌رود! مرحوم آقا می‌فرمودند گاهی از اوقات شكستن یك دل، عبادت و زحمت سلوكی چهل ساله را بر باد می‌دهد، نه چهل روزه. می‌سوزاند، می‌سوزاند و همه را نابود می‌كند. شوخی با بندگان خدا نمی‌شود كرد. شوخی با قلبی كه خدا در اوست نمی‌شود كرد. انسان باید رعایت این موازین را داشته باشد تا اینكه موجب استجلاب فیض شود. وقتی یك دلی شاد می‌شود دل خدا شاد می‌شود. دلی اگر غمناك شود دل خدا غمناك می‌شود، مخصوصاً اینكه آن مظلوم كسی را نداشته باشد غیر از خدا. سیدالشّهدا علیه السّلام در خطاب به فرزندشان می‌فرمایند: ایاك و ظلم من لا یجد علیك ناصرا الّا اللَه؛[[5]](#footnote-5) بپرهیز، زنهار، دورباش، مبادا از ظلم به مظلومی كه غیر از خدا ندارد. پدرت را درمی‌آورد! پدرت را درمی‌آورد! این مسئله نابودت می‌كند.

 ما باید متوجّه این مطلب باشیم كه دائماً در حال تغییر و تبدّل هستیم. اگر گناهی انجام دادیم به سمت هلاكت و كدورت می‌رویم و اگر بازگشت كردیم، توبه كردیم، استغفار كردیم و جبران كردیم باز می‌گردد و آن حالت برمی‌گردد و درِ رحمت پروردگار همیشه به روی ما باز است. از خداوند می‌خواهیم كه خداوند همیشه ما را موّفق كند به آنچه كه مورد رضا و خواست اوست.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. خودآرايى. [↑](#footnote-ref-1)
2. مثنوى معنوى [↑](#footnote-ref-2)
3. عنوان بصرى، ج ١، ص ١٦١. [↑](#footnote-ref-3)
4. ديوان حافظ [↑](#footnote-ref-4)
5. اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦٢٠. الكافى، ج ٢، ص ٣٣١. [↑](#footnote-ref-5)